

خورشید به تشییع آمده بود

لحشی از ظهر گذشته به بیروت پرواز کردیم؛ خشمگین اخبار بغداد و سکوت تلخ حکمرانان عراقی در ترور فرمانده رسمی نیروهای نظامی این کشور در روز روشن، به بیروت رسیدیم و از همان فرودگاه با رفیقی سر از ضاحیه درآوردیم و مقبره شهدای حزب الله، انگار کسی ما را خوانده بود؛ بی اختیار خود را در میان جمعیت دیدم، سال‌ها بود که در تشییع جنازه شهیدی شرکت نکرده و حالا زیر تابوت شهیدی بوم که توسط جمعیت به داخل روضه الشهدیین هدایت می‌شد. من هم هدایت می‌شدم تا کنار قبری خالی اما پر از گل سرخ و پرچمی از حرم حضرت زینب سلام‌الله‌علیها که داخل آن بود... مثل حبله دامادی می‌ماند. زن‌ها کل می‌کشیدند و در همان هیا‌هو و همه‌گل و خنجه عقد آورده بودند؛ محشری از عزا و غروسی به پا بود؛ داماد اما سر نداشت...! این را وقتی فهمیدم که مادر شهید سعی در کنارزدن جمعیت و تکاپو برای رساندن خود به پیکر شهید بود تا روی فرزند را ببیند و برادر شهید سراسیمه و عصبانی ممانعت می‌کرد... چه محشری بود... زمان و مکان ایستاده و خلقی به تماشا و نظاره... در تعلق و خلسه با کمک دوستان شهید، پیکر را در قبر گذاشتیم، تلقین را با صدای



مصطفی شوقی

مستندساز

در نتیجه ارتباط ایران و امام رضا (ع) نه فقط یک مسئله فرهنگی و اجتماعی بلکه نوعی ارتباط وجودی است و بنیاد معرفتی به‌شدت همگن را داراست. برای فهم بحث از بحران‌های وسیع دوره امام فقط دو مثال را بیان می‌کنم که امام چطور این بحران‌ها را به امکان‌هایی تبدیل کرده است که ایده شیعی تا قرن‌ها بتوانند در بالاترین سطح موفقیت باشد.

۱. اوج جدل‌های معرفتی و نهضت‌های ترجمه: در دوران امام، نهضت ترجمه به‌شدت قدرت گرفته بود؛ جهان اسلام در کنار جدل‌های سیاسی وارد جدل‌های معرفتی وسیعی شده بود؛ دستگاه‌قدرتمند خلافت عباسی با زیرکی امثال مأمون به این وادی ورود جدی کرده بود؛ بسیاری از اهل معرفت مستقیم و غیرمستقیم برای قدرت، مباحث تئوریک را صورت‌بندی می‌کردند که در قدرتمندتر شدن خلافت و شخص مأمون بی‌تأثیر نبود؛ به‌نوعی مأمون پروژه قدرت خودش را عقلانی‌سازی می‌کرد؛ مشابه همین امروز جهان اسلام که بسیاری از کشورها قصد دارند ایده‌های خودشان را عقلانی نشان دهند. در چنین شرایطی، هر‌فای اجتماعی‌آن مقطع هم مأمون را نه فقط یک خلیفه مشابه سایر خلفا دوران عباسی بلکه فردی که دارای پروژه‌ای برای آبادانی و آبادی جهان اسلام است، می‌شناختند. در چنین شرایطی ادبیات شیعی یا هر ادبیاتی برای ماندن در بین گفتمان‌ها یا گفتارهای موجود به‌شدت کار سختی را پیش رو دارد؛ چرا که دستگاه حاکم با ایده نهضت ترجمه و ورود ادبیات فلسفه قاصد دارد نشان دهد‌بهترین شرایط برای کل جهان اسلام در حال شکل‌گیری است؛ در چنین بحرانی امام رضا (ع) نه در این جریان حل می‌شود و نه این



مسعود زمانی مقدم

جامعه‌شناس

حرم امام رضا(ع)، فراتر از یک زیارتگاه، مجموعه‌ای عظیم است که شامل مضعج شریف هشتمین امام شیعیان، مسجد گره‌رشاد، موزه، کتابخانه، دانشگاه علوم اسلامی رضوی، بیمارستان‌ها و دیگر امکانات می‌شود. این مجموعه به‌ویژه از دوره صفویه که تشیع به‌عنوان دین رسمی ایران تثبیت شد، به نمادی محوری در هویت شیعی-ایرانی بدل شده است. حرم می‌تواند به‌تعبیر پی‌یر نورایک «مکان خاطره» باشد؛ فضایی که حافظه تاریخی، دینی و ملی ایرانیان را بازمی‌نمایاند و خاطره جمعی را تقویت می‌کند.

این همگرایی عظیم، بستری منحصر‌به‌فرد برای تعاملات اجتماعی فراهم می‌آورد که در آن هویت‌های قومی و محلی در زیر هویت دینی-ملّی‌کمرنگ می‌شوند. حرم فضایی است که افراد از پیشینه‌های متنوع در آن به‌تعبیر بندیکت اندرسون به یک «جماعت خیالی» می‌پیوندند؛ جماعتی که از طریق نمادها، آیین‌ها و روایت‌های مشترک، حس تعلق به ایران اسلامی را بازتولید می‌کنند. حرم امام رضا(ع)، با آیین‌های پرشور خود، همچون صحنه‌ای است که افراد از هر قشر و قوم در آن حضور دارند. صدای زیارت‌نامه‌خوانی، نواي نقاره‌ها و عطر کلاب، فضایی خلق می‌کند که زائران در آن، فارغ از تفاوت‌های اجتماعی، در مناسکی مانند نماز جماعت، غبارروبی حرم و جاروکنشی صحن‌ها و پذیرایی با غذا و جای مشارکت می‌کنند. این آیین‌ها «آگاهی جمعی» را بیدار می‌کنند؛ حالتی که افراد را از طریق تجارب عاطفی مشترک به یک جامعه اخلاقی بزرگ‌تر متصل می‌سازد. در این فضا، تمایزات اجتماعی محو می‌شوند و حس هم‌سرزوشنی در میان زائران شکل می‌گیرد. در واقع، این آیین‌ها نه تنها سرمایه اجتماعی را تقویت می‌کنند، بلکه حرم را به نمادی ملّی برای وحدت



هومن جعفری

خبرنگار

یا به مثال جراحی که دنیا از یادش رفته و همه وجودش را، همه زندگی‌اش را، همه توش را منتقل کرده به نوک چاقوی جراحی که جانی را نجات دهد، یا حتی شبیه به باغبانی که خوش را وقت رشد دادن و جادوانه کردن باغی کرده، تو باید اینگونه ناپدید شوی در هدفت. این طوری باید محوشدی در صفحه‌کلید و اینگونه باید کم شوی در کلمات. مفقودالآثر جمله‌ها نشوی، جانباز واژه‌ها نشوی، منت شهید نمی‌کند رفیق. متنی که از دل ناپید و به دل نشیند، متنی که ناپید و نیاورد، متنی که نکشد و حاصل کشیدن نباشد، متنی که جاری نباشد و جاری نکند، متنی که یاری‌نگیرد و یاری نکند، متنی که همراهی نکند و همراهی نطبلد، متنی که حاصل آواره شدن در صحرای تهایی نباشد و دلت را آواره صحرای تهایی نکند، متنی که بوی چله‌نشینی در غار تفکر را ندهد، متنی که دستت را نگیرد و تو را از هر جایی که هستی، از هر فکری که داری، از هر هدفی که در پی جستن‌آی، از هر حسی، از هر حالی، از هر انجمنی، از هر جامه‌ای، از هر کوچه و خیابان و خانه‌ای، به قطار و اتوبوس و هواپیما و ماشین شخصی خیال سوار نکند و دم حرم پیاده‌تا نکند، متنی نیست که کسی بایش شهید شود یا شهادتین بگوید. کسی بایش وضو بگیرد به نماز؛ به دلتنگی. به سر در آوردن از رودخانه زندگی به منظور غرق شدن در احوال خود. این متن به گندم لعشه زیر پای کیوترهای حرم نخواهد ارزید اگر تو را از هر جا که هستی، به آنجا نفرستد. یک



محمد صالح سلطانی

نویسنده

از صحن جمهوری می‌رفتم توی دارالقرآن و بعد مدرسه پریزاد و راه می‌کشیدم سمت ضریح و از آن طرف می‌رفتم سر مزار استاد جعفری فاتحه می‌خواندم و بعد شیخ بهایی و دوباره برمی‌گشتم سر خانه اول. گاهی می‌نشستم آدم‌ها را تماشا می‌کردم و گاهی می‌ایستادم به پایلند کردن برای مدت‌زدن به آینه‌های هزار کت. آن یک‌ساعت شیرین بود و لذت‌ش به جانم نشست. وقتِ قرار که شد، زودتر از مامان و بابا رسیدم. بابا که رسید اما بیشتر از آنکه خوشحال باشد از پیداکردنم، خشمگین بود و خشمش را بروز می‌داد. با ناراحتی تمام می‌گفت مُردم و زنده شدم، تمام حرم را دنبال‌ت گشتم، کجا رفته بودی، نمی‌گویی من از نگرانی می‌میرم؟ و... و ترسیدم و گریه کردم. قبل از اینکه مامان برسد، یک خادم خشم پدرم را دید و من را از دست پدر گرفت و برد گوشه‌ای شروع کرد به حرف‌زدن از اینکه پدرت حق دارد ناراحت باشد و یک ساعت دنبال تو بوده و نگران‌ت شده. همان لحظه‌ها و وسط حرف‌های گرم آقای خادم بود که مامان رسید و خشم پدر کم شد. آن شب‌به‌خیر گذشت و من از همان شب، عاشق کم‌شدن در حرم شدم. سال‌های بعد که بیش از سفرهای خانوادگی، با مدرسه و دانشگاه و دوستان می‌رفتم

گریه‌های بلند می‌گفتم و خاک قهوه‌ای‌رنگ سرخگون را روی پیکر ریخته می‌ریختم... از آن جمعیت خود را بیرون کشیدم که بوی آشنایی به مشام خورد... یک‌وقت فکر کردم در حرم امام رضا علیه‌السلام هستم... بودم... خادمی صندوقی در دست رو برویم و پرچم حرم را تعارف می‌کرد... صورتش می‌خندید و من... با تمام‌صورت و وجودم در آن پارچه سبز خوش‌بو و زیبا فرو رفتم... با همه وجود بوی خوش حرم را در شش‌هایم فرو می‌دادم و...

آقا چه لحظه‌ای بود... هنوز به آن روز فکر می‌کنم؛ هنوز هم وقتی دلم می‌گیرد... حکایت طلوع خورشید ایران در محور مقاومت اما ابعادی دیگر هم دارد؛ روستایی است از جنوب لبنان و منطقه نبطیه به نام مسجد سلّم؛ اینجا ده‌ها سال است که مراسم تعزیه‌ای برپاست، جناب سیدنا شهید سیدحسن نصرالله روی مفاد تاریخی و مذهبی آن نظارت داشتند. جوانان این روستا زرتندگان حزب‌الله در برابر دشمن صهیونیستی بودند، درعین حال نقش‌های تعزیه را نیز در مراسم روز عاشورا اجرا می‌کردند.

جالب اینکه در جنگ اخیر بسیاری از نقش‌های تعزیه در برابر اشقی الاشقیّا یعنی دشمن صهیونیستی شهید شده‌اند؛ هم کسانی که امام‌خوان بودند و هم مخالف‌خوان‌های تعزیه؛ بیش از ۶۰ شهید‌داده این روستا و تعزیه... روز تشییع پیکر این شهدا در میدان تعزیه روستای مجدسلّم خود تعزیه‌ای بزرگ بود...

جریان‌ها را تکفیر می‌کند. امام با نزدیک شدن به برخی از جریان‌های نهضت ترجمه مثل جنبش ترجمه کوفه و سفر به این شهر ابتدا سعی می‌کند به پایگاه اجتماعی آنجا نزدیک شود و بعد با گفت‌وگو با جدلیون و متکلمین و بهیودیان و مسیحیان نشان می‌دهند گفتار دیگری هم وجود دارد که به مراتب از جریان ترجمه خلافتی، عمیق‌تر است. همچنین در دوران ولائتمهدی و هم قبل‌تر سعی دارند از طریق فرستاده‌های خودشان ایده شیعی را معرفی کنند ولی تیر خلاص به عدم عقلانیت نهضت ترجمه خلافت را ایشان در دوران ولائتمهدی و در مناظرهای ویژه خودشان می‌زنند؛ به‌نوعی بحران ولائتمهدی که قصد داشت امام و ایده تشیع را در دل عقلانیت خودش حل کند وقتی می‌بیند که دچار شکست تئوریک شده است دست به حذف امام می‌زند. یعنی پروژه عقلانیت مأمون و آن نهضت وسیع نمی‌تواند ایده امام را به کنترل خود در بیاورد بلکه نهضت ترجمه شیعی که بعدها شکل می‌گیرد و قرن‌ها پایه‌گذار فلسفه اسلامی می‌شود، از دل همین جنگ‌های تئوریک برافراشته می‌شود و این نشان از یک پیروزی در دل یک بحران وسیع است.

۲. کنش‌گری در خطرناک‌ترین موقعیت و وضعیت: در نقل‌های تاریخی وجود دارد که شیعیان در دوران زعامت امام رضا (ع) به محضر ایشان آمدند و به قول امروز می‌ها تقد کردند که نوع کنش امام از پدر و پدربزرگ ایشان متفاوت است و امام دست به‌نوعی فعالیت سیاسی آشکار می‌زند و به ایشان گفتند از تیغ هارون‌الرشید خون می‌چکند و توصیه به تقیه کردند؛ اما امام چون درکی وسیعی از موقعیت داشت و هم می‌دانست وضعیت در آینده درگست می‌شود ایده کنش‌گری خودش را با داریت بالایی تغییر داده بود. امام می‌دانست جنبش‌های جدیدی که علیه دستگاه خلافت است، فرصت خوبی برای تقویت و گسترش پایگاه اجتماعی است و شاید در آینده چنین فرصتی دیگر شکل نگیرد. با همین

و همدلی تبدیل کرده‌اند که فراتر از ایرانیان را به هم پیوند می‌دهد. حرم رضوی، گنجینه‌ای از روایت‌های تاریخی و دینی ایران است. از دوره صفویه تا رویدادهای معاصر مانند نهضت مشروطه، انقلاب اسلامی و تجمعات ملّی، همواره یکی از مراکز مهم تحولات ایران بوده است. معماری باشکوه آن، با کاشی‌کاری‌های رنگارنگ و کتیبه طلایی، بازتابی از تمدن ایرانی-اسلامی است که حس غرور ملّی را در زائران بیدار می‌کند. حرم گذشته و حال را به هم پیوند می‌دهد. حضور شاعران، علما و رهبران در این مکان، آن را به نمادی از تداوم فرهنگی و ملّی تبدیل کرده است. زائران با قدم گذاشتن در این فضا، به روایتی مشترک از تاریخ شیعی-ایرانی متصل می‌شوند. این نقش حرم به‌عنوان نمادی ملّی، به‌ویژه در کشوری با گوناگونی قومی و زبانی، به بازتولید حس تعلق به یک کل بزرگ‌تر کمک می‌کند.

سرزمین ایران با تنوع قومی‌اش همواره با چالش انسجام ملّی روبه‌رو بوده است. حرم امام رضا(ع)، به‌عنوان یک فضای بی‌طرف و مقدّس، از تفاوت‌ها را در خود حل می‌کند. اینجا، هویت دینی بر هویت‌های قومی و محلی غلبه می‌کند و زائران را به یک هدف مشترک وصل می‌سازد. یک زائر کردنار یک لر زیارت‌نامه می‌خواند، یک بلوچ با یک عرب ندزی تقسیم می‌کند. یک تُرک به یک گیلک چای می‌دهد. این تعاملات، زمینه‌ای برای گفت‌وگوی بین‌فرهنگی فراهم می‌آورد و تنش‌های قومی را کاهش می‌دهد و حرم را به یکی از مهم‌ترین نهادهای وحدت‌بخش ملّی تبدیل می‌کند.

این آستان مقدّس نه تنها زائران، بلکه گردشگران را نیز جذب می‌کند. مسجد گره‌رشاد با معماری خیره‌کننده، موزه پر از گنجینه‌های تاریخی و فضاهای فرهنگی حرم، هم‌ساله هزاران گردشگر داخلی و خارجی را به مشهد می‌کشاند. در این فضا، زائر و گردشگر در بازارهای اطراف، جشنواره‌های فرهنگی یا حتی خیابان‌های شلوغ مشهد به هم می‌رسند. از منظر جامعه‌شناسختی، این هم‌افزایی

فنجان چای داغ دواخواه‌دست ندهد. سوار آن ماشین‌برقی‌ها نکند که برای سوار شدن به آن باید اندازه شهر بازی بچگی‌هایت صف بایستی. تو را از لای عابران و زوار تند و چابک به سرعت به دم دروازه‌های ورودی برساند. کمک‌ت نکند مسیر را در کسری از ثانیه طی کنی و از هر جا که بودی برساند به جایی که مهم است. تو را شتابزده از میان خادمان و زوار عبور ندهد به سمت حرم. به سمت داخل. به میان آن همه شلوغی و غوغا و دیوارهای آینه‌کاری‌شده، خادم‌هایی که از آن چیزهای چند رنگ دشتشان است که هیچ وقت خدا اسمش را یاد نگرفت. همان‌ها که می‌در هوا می‌گردانند و رنگین رنگین‌کمانی است و هیچکس اسمش را نمی‌داند.

بگذار خلاصه‌کنم رفیق. این مطلب اگر نتواند جواب از پایت در بیاورد برای وضو، جا نماز خاک‌خورده از یاددترفت‌ات را دوباره پهن کند کف زمین، رو به قبله، به نیت به یاد آوردن چیزی که روزگاری می‌کرشد از یادت دور کند، اگر دلت را نبرد حرم، اگر دوباره شوق زیارت را در سرت زنده نکند، مفت گران است. مفت. اگر این مطلب نتواند وسط‌والذرات زنده‌گی، حواست را بدبزد، برت گرداند سمت معنا یا آرامش، دورت نکند از گرفتاری‌و و حال خرابی‌ها، مفت نمی‌آورد. من فقط فکر تو نیستم. فکر خودم هم هستم. پیش آنکه این متن به او تقدیم شده، چه ارزشی خواهد داشت اگر ختم نشود به نماز یا اشکی، به یاد و خیال و حسرتی یا عملی و اقدامی و بلبلی، به سلامی از دور یا نمازی از نزدیک. من که اینجا پایم گرم است و دستم لای چوب و چرخ زندگی گرفتار، نوشتن این سطرها، این کنجبار رفتن چندساعت به صفحه‌کلید و انگشتان و هزارتوی ذهن، این تلاش نافرجام و جنگ عبث بر سر یافتن کلمه‌هایی

مشهد، همان الگوی آن یک ساعت کم‌شدن در ۱۲سالگی را برای زیارت‌هایم انتخاب کردم. اول یک اشترودل گرم می‌خوردم، بعد اند دخل می‌خواندم و راه می‌افتادم بین صحن‌ها.

هنوز هم وقتی می‌روم زیارت، دوست دارم خودم را توی آن حرم کم‌کنم. اصلاً آدم می‌رود مشهد که چند روزی کم‌شود، وسط روزمرگی‌ها پیدا نباشد، مجبور نباشد روح سنگینش را بکشد یا بخودش ببرد مدرسه و دانشگاه و سرکار. مشهد، ایستگاه کم‌شدن آگاهانه همه ماست. می‌رویم آنجا خودمان را می‌سپاریم به آینه‌کاری‌ها و سقاخانه‌ها و کاشی‌های فیروزه‌ای. هرکدام از بابا‌های آن حرم، دالا این ورود به مکان و زمانی دیگر است؛ دروازه‌های بهشتی که هرکسی دوست دارد در آن کم‌شود و پیدا نشود. این سال‌ها بخش زیادی از سفرهای مشهد را تهایی می‌روم. یک‌دروزه. بعضی وقت‌ها که هوس کم‌شدن در حرم به سرم می‌زند می‌نشینم پای سایت‌های فروش بیت، آن‌قدر بالا و پایینشان می‌کنم که از آن‌ترین پایشان را بیرون بدهند و با همان راه بيفتم. صبح رفت، صبح برگشت. مستقیم می‌روم حرم. اول بخش امامات، با دم‌ا سبک می‌کنم و بعد کم می‌شوم توی حرم. حالا بابا هم می‌داند کجا هستم و مطمئنم وقتی برگردم خانه، خشمگین نیست.

برای همین با خیال راحت، دورترین مسیر برای رسیدن به ضریح را انتخاب می‌کنم، پلی لیست «امام رضا» را توی گوشم پخش می‌کنم و دور حرم قدم می‌زنم به طواف

نقش‌های تعزیه را تشییع می‌کردند...

بعدها در جای‌جای لبنان خادمان امام رضا علیه‌السلام را با آن پرچم‌های خوش‌بوی سبز دیدم چه مراسم‌های تشییع چه مناسبت‌های مختلف؛ از نظر معنوی به گمانم این پرچم سبز خوش‌بو، با آن خادمان شیک و مجلسی که پروتکل‌های تشریفاتی را رعایت می‌کنند، ایرانی‌ترین حضور معنوی و اعتقادی ما در ماجراهای بعد از طوفان الاقصی بودند چه در ایران و چه در لبنان و جاهای دیگر...

ایران امام رضا علیه‌السلام باید همین‌طور باشد سبز و خوش‌بو، شیک، متواضع و مهربان... مثل خادمان حضرت رضا علیه‌السلام. پدران و مادران شهدایی که جوانان دسته‌گانشان را در جنگ با دشمن نامرد صهیونیستی داده بودند، وقتی در برابر آن پرچم سبز و خوش‌بو قرار می‌گرفتند قربان‌صدقه ایران و امام رضا علیه‌السلام و سیدنا قاند می‌رفتند...

بارها بارها در این یک‌سال و نیم که از آن روز می‌گذرد هر وقت به بیروت رفتم‌ام به روضه الشهدیین می‌روم. دیگر رفیق شده‌ام با شهید پی‌سر «حسن علی دقیق» با نام جهادی سراج... هنوز متحیر آن رزم و بمطر به عطر حرم امام رضا علیه‌السلام تا ایرانی‌ترین لحظاتم را تنفس‌کنم؛ جایی که خورشید به تشییع آمده بود.

جهت هم در بصره هم در کوفه و هم در سایر شهرها، کار‌های نه به صورت خیلی واضح بلکه با پیچیدگی دقیقی صورت دادند؛ به همین خاطر است که بعد در دوره مأمون که امام ولائتمهدی را می‌پذیرد، از هر شهری که عبور می‌کند پایگاه اجتماعی به دیدار ایشان می‌آیند. این نشان می‌دهد اگر اقدامات اولیه نبود؛ پذیرش ولائتمهدی هم بعدها به پیروزی ختم نمی‌شد؛ در نتیجه امام در موقعیت و وضعیتی دست‌به‌کنش‌گری متفاوت زده‌اند که حتی بسیاری از شیعیان مخالف بودند؛ اما همین درایت و درک پیچیدگی باعث شد که دستگاه عریض و طویل و قوی و زیرک عباسی با زیرکی فردی مثل مأمون در برابر امام شکست بخورد. ایده شیعی نبود که باز خودش را هم در سطح اجتماعی هم سیاسی و هم معرفتی چند پله بالاتر نشان می‌دهد و در هر سه سطح هم مورد پذیرش قرار می‌گیرد.

حال از دو مثالی که بیان شد که از بین صدها اقدام موفق و خلاق امام رضا(ع) بود، یک درس بزرگ گرفته می‌شود؛ هر چقدر که ایران در موقعیتی بحرانی باشد چه جهت جغرافیای سیاسی و چه جغرافیای فرهنگی پیوندی که با ایده شیعی عقل ایران را بازی می‌کند. این عقل است که می‌تواند ایران را از دل بحران‌های آتی به‌سلامت عبور دهد و ایضاً با موفقیت وسیع‌تر؛ چرا که ایران قبل‌تر هم از بحران‌ها عبور کرده است اما عبوری که عامل پیروزی و گسترش ایده ایران اسلامی شود اهمیت دارد؛ در واقع ایده امام رضا(ع) و بازگاه ایشان در ایران ظرفیتی نظیری است که نصیب ایران شده. حال که ایران ما در جهان پرتلاطم گرفتار است، رجوع به ایده این امام بهترین امکان برای راهایی و خلق ایرانی قدرتمند است؛ قاصد نگراف نباشد که بگویم مسئله اصلی امروز این است که چگونه ایران می‌تواند ایران امام رضا(ع) شود.

به «سرمایه اجتماعی پیوندی» کمک می‌کند؛ نوعی سرمایه که از تعاملات بین‌فرهنگی میان گروه‌های مختلف شکل می‌گیرد. این تعاملات، همدلی و احترام متقابل را ترویج می‌دهند.

برای تقویت نقش حرم به‌عنوان نمادی ملّی و کانون همبستگی، راهکارهایی پیشنهاد می‌شود: برگزاری برنامه‌های بین‌ایدانی مانند نمایشگاه‌های موزه یا گفت‌وگوهایی که غیرشیعیان و غیرمسلمانان را به تعامل دعوت کند، می‌تواند به کاهش شکاف‌های فرقه‌ای کمک کند. توسعه تورهای فرهنگی در بخش‌های عمومی حرم، مانند مسجد گره‌رشاد و کتابخانه، با راهنمایان چندزبانه، نیز موجب نزدیکی بیشتر غیرمسلمانان به این نماد ملّی خواهد شد. همچنین گسترش فرصت‌های مشارکت زائران در فعالیت‌هایی مانند خدمت در آشپزخانه یا غبارروبی، حس برابری و سرمایه اجتماعی را تقویت می‌کند. تنظیم فعالیت‌های تجاری در راستای حمایت از کسب‌وکارهای محلی و همسو با روح زیارت را نیز به حفظ اصالت معنوی حرم کمک می‌نماید. تبدیل دانشگاه رضوی و کتابخانه حرم به مراکز جهانی پژوهش، می‌تواند شبکه‌های نوکری و فرهنگی را گسترش دهد. از سوی دیگر، توسعه اپلیکیشن‌ها و افزایش پخش زنده مراسم‌ها، زائران دورافتاده را به این نماد ملّی متصل می‌کند. در نهایت، ارائه خدمات پارانه‌ای مانند غذا و اقامت برای زائران کم‌درآمد، می‌تواند نقش مؤثری در کاهش شکاف‌های اجتماعی و جذب مطرودان اجتماعی به جامعه داشته باشد.

برای عملی‌کردن این راهکارها، می‌توان در کوتاه‌مدت رویدادهای بین‌ایدانی و تورهای فرهنگی را آغاز کرد، در میان‌مدت زیرساخت‌های دیجیتال و برنامه‌های آموزشی را گسترش داد، و در بلندمدت سیاست‌های دسترسی و تجاری‌سازی را اصلاح کرد تا حرم به نمادی دینی-ملّی و در دسترس برای همه ایرانیان بدل شود و بیش‌ازپیش چراغ راه ایران‌مان باشد.

بهر و جایگزین کرد نشان با کلمات اِتر قبلی، چه فایده‌ای دارد؟ مست‌کم دلم خوش باشد که این سطرها حال یکی دیگر را بهتر کرده، خاک از لای دل و سجاده‌اش با هم زده‌ود، در میانه‌های جنگ‌های تمام‌شمن‌نشدنی زندگی، برای لحّتی، لحظه‌ای، دمی، با بیشتر کمی، دورش کرده از این فضا و برش گردانده به آن معنوی آرامش‌بخش گمشده روزگار ما که رسیدن به حرّمش هر روز گران‌تر می‌شود. کمی هم سخت‌تر. با این همه، هر جای ایران که باشی، هر جای دنیا که باشی، قارون باشی یا نه، متمول باشی یا نه، جیب جیب شاه باشد و دلت قرص به پشتوانه هفتاد نسل خزانه خالی نشده یا مانده باشی در گیر و گور زندگی رنگین‌کمانی است و هیچکس اسمش را نمی‌داند. برابریم. اگر صغی باشد برای چای یا غذای ندزی یا رسیدن به ضریح یا تقرّب جستن به خلوت قدس آشپناش، زر و زور و زیور داشته و ندانسته‌مان به کار ناپاید؛ دستکم تا آخرین باری که حرم را دیدم ماجرا این بود که هیچ، حتی آنجا نوعی تبعیض مثبت هم بود. کمی لباس‌هایت درب و داغان باشد شاید بیشتر هم تحویل بگیرند. بالاخره خدام آنجا که از اشراق پذیرش انتخاب نشده‌اند. از خودماند. یکی روستازنده؛ یکی کارگرزاده؛ یکی معمم‌زاده؛ یکی معلم‌زاده؛ یکی کارمندزاده.

هرجای ایران هستی، اگر این مطلب را خواندی، اگر هوای حرم به‌سرت زد، اگر رفتی مرا هم دعا کن. دم ضریح به امام رضا بگو حق‌التحریر این مطلب را پرداخت کند. خودش می‌داند منظوم چیست. اگر مطلب را خواندی و دلت حرمی شد اما نشد که عزم سفر کنی، یادت باشد روزی نوبت همه ما می‌رسد. طلیبه می‌شویم. خواسته می‌شویم. می‌رویم. نوبت که شد مرا هم در ضریح داشته باش.

خورشید. از صحن پیامبر به صحن امام حسن، از آنجا به صحن جمهوری و بعد انقلاب و بعد آزادی و رواق امام ختینی و دارالزهد و همین‌طور تا ضریح. همین چند ساعت کم‌شدن وسط آن حرم طلایی‌ست که باعث می‌شود دوام بیابوم و خودم را در روزهای بعد آن، پیدا کنم.

ما می‌رویم مشهد، خودمان را در آغوش آن آقا می‌اندازیم، وسط ازدحام عاشقانش کم می‌شویم که وقتی برگشتیم خانه، برای ادامه زندگی شارژ داشته باشیم. ما خودمان را وسط کم‌شدن در حرم او پیدا می‌کنیم. تا همین چندسال پیش اسم آن دفتر که به‌چهارم کم‌شده در حرم را تا رسیدن کس و کارشان نگهداری می‌کرد، «دفتر گمشدگان» بود. اخیراً اما آستان قدس خوش‌ذوقی کرده و نام آن اتاق را گذاشته «دفتر پیداشدگان». درستش هم همین است البته. آنجا کم‌شدن، پیداشدن است و پیداشدن، کم‌شدن؛ درست مثل گرگ‌ومیش انتهای شب که نمی‌دانی شب است یا صبح. اصلاً آن حرم، در هر ساعتی از شبانه‌روز و در هر گوشه‌ای از تقویم، از انتهای شب که است؛ صبح صادق است که همه ما ایرانی‌ها خودمان را در نور لطیف دوست‌داشتنی‌اش، دوباره پیدا می‌کنیم.

ما مردمان خوشبختی هستیم که در شرق سرزمینمان، خورشید داریم؛ خورشیدی که نورش را بی‌حساب‌و‌کتاب، بی‌معادله و موازنه، بی‌چشم‌داشت و بدون نگاه‌کردن به روی سیاه‌آدم‌ها، پیشکش می‌کند و به زندگی‌های باغرگفته، رنگ و جلا می‌دهد.

فرهنگیان

روزنامه



چهارشنبه ۱۷ اردیبهشت ۱۴۰۴



شماره ۴۴۰۵



FARHIKHTEGANDAILY.COM



FARHIKHTEGANONLINE

ادامه از صفحه یک